

ادیان ابراهیمی

(۲۳)

Hick, John

جان هیک

اسطوره تجسد خدا / ویراسته جان هیک، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی
اردستانی و محمد حسن محمدی مظفر. - قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و
مذاهب، ۱۳۸۶.

(مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب؛ ۴۰ ادیان ابراهیمی (۲۳)

ISBN:978-964-8090-37-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
نمایه.

کتابنامه.

The Myth Of God Incarnate, 1986,1977

عنوان اصلی:

۱۳۸۶

BT۲۳۰/ه۹ الف ۳۵

۲۳۲/۱

۱۰۴۰۳۷۸

کتابخانه ملی ایران

اسطوره تجسد خدا

جان هیک

عبدالرحیم سلیمانی اردستانی

محمد حسن محمدی مظفر



مرکز مطالعات و تحقیقات
ادیان و مذاهب

اسطوره تجسد خدا

• ویراسته: جان هیک

• مترجمان: عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و محمدحسن محمدی مظفر

• ناشر: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

• نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۶

• مدیر فنی و هنری: محمدمهدی ربانی

• حروفچینی: روح‌الله سعادت‌مند

• تعداد: ۳۰۰۰ جلد

• قیمت: ۲۶۰۰ تومان

• مرکز پخش: پیکتاب، انقلاب، ابتدای حافظ شمالی، نبش کوچه پامشاد،

شماره ۵۲۵. تلفن: ۸۸۹۲۶۲۷۰ فاکس: ۸۸۹۲۶۲۷۱

www.religions.ir

Pub@religions.ir

سخن ناشر

گفت‌وگو و تبادل نظر و حتی نقد و بررسی آموزه‌های ادیان جهان نیازمند آشنایی با گزارش‌های دقیق پیروان آنها و نیز آشنایی با دیدگاه‌های پرسش‌گرانه و نقادانه ناظرانی است که از درون یا بیرون آن مجموعه دینی اظهار نظر کرده‌اند.

مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب بر آن است تا زمینه آشنایی جامعه علمی کشور با تاریخ، آموزه‌ها و سنت‌های دینی ادیان جهان و نیز بازکاوی آموزه‌های اعتقادی آنها را بیش از پیش فراهم سازد.

کتاب اسطوره تجسد خدا، مشتمل بر ده مقاله از هفت نویسنده مسیحی به ویراستاری جان هیک، مسئله الوهیت عیسی را که بر اساس نظریه تجسد خدا توجیه شده، نقد و بررسی کرده است. وی متجسد شدن خدا در عیسی را امری اسطوره‌ای و غیرقابل دفاع می‌شمارد.

از مترجمان گرانقدر جناب آقای دکتر عبدالرحیم سلیمانی و محمدحسن محمدی مظفر، از اعضای هیئت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، و همچنین از آقای حمید بخشنده که قسمت‌هایی از این اثر را با متن انگلیسی مقابله نموده است، قدردانی می‌کنیم.

معاونت پژوهشی

مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

فهرست مطالب

۱۱	 سخنی از مترجمان
۲۷	 پیش‌گفتار
۳۱	 ۱. مسیحیت بدون تجسد؟ / موریس وایلز

بخش اول: منجش منابع

۴۹	 ۲. هاله‌ای از شواهد / فرانسیس یانگ
۱۰۹	 ۳. عیسی، مرد سرنوشت جهانی / مایکل گولدر
۱۳۷	 ۴. دو منشأ اسطوره مسیحی / مایکل گولدر
۱۷۷	 ۵. دو منشأ یا کلافی در هم پیچیده؟ / فرانسیس یانگ

بخش دوم: منجش تحولات

۲۳۹	 ۶. مشرب تجربه / السلی هولدن
۲۵۳	 ۷. مسیح جهان مسیحیت / دان کیوپیت
۲۷۹	 ۸. اسطوره در الاهیات / موریس وایلز
۳۰۹	 ۹. عیسی و ادیان جهانی / جان هیک
۳۳۷	 ۱۰. سخن آخر / دنیس نایم
۳۶۹	 اظهار نظر پایانی / دان کیوپیت
۳۷۱	 کتابنامه مترجمان
۳۷۵	 نمایه

یادداشت جان هیک بر ترجمه فارسی

طبع نخست کتاب حاضر، به قلم هفت نفر از پدیدآورندگان، در سال ۱۹۶۷، یعنی سی سال پیش، منتشر شد و در آن زمان، غوغایی در بریتانیا میان مسیحیان محافظه کار به راه انداخت. عنوان یکی از روزنامه ها چنین بود: «هفت نفر بر ضد مسیح». این در حالی بود که موضوع اصلی کتاب، یعنی اینکه عیسای تاریخی تصویری از خود به عنوان «خدای متجسد» یا «تجسد شخص دوم تثلیث الاهی» نداشت، سخن جدیدی نبود. این مطلب از دیر زمان مورد پذیرش بیشتر محققان غیر بنیادگرای عهد جدید نیز قرار گرفته بود. در حقیقت، تصویر عیسی در سه انجیل نخست — مرقس، متی و لوقا — تفاوتی با تصویر او در قرآن، به عنوان یک پیامبر بزرگ الاهی، ندارد. تنها تفاوت در آن است که، مطابق اناجیل، عیسی بر صلیب مرد، در حالی که مطابق قرآن او به صلیب کشیده نشد. با این همه، در منابع رومی آن دوره، اشاراتی به یک واعظ یهودی، عیسی، وجود دارد که به دست رومی ها اعدام شد و نظامیان رومی در اعدامش مؤثر بودند.

محققان عهد جدید در بسیاری امور با یکدیگر اختلاف دارند، لکن همگی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که نخستین انجیل، مرقس است که

حدود سال ۷۰، یعنی ۴۰ سال بعد از زمان عیسی نوشته شده است؛ پس از آن متی و لوقا در دهه ۸۰ انجیل‌های خود را با اتکای زیادی بر انجیل مرقس، ولی با شرح و بسط بیشتر گزارش‌های او، تدوین کردند، و انجیل چهارم که از یوحنا است در دهه ۹۰ تا پایان قرن اول نوشته شده است. در این ۶۰ یا ۷۰ سال بعد از زمان عیسی است که او به عنوان «خدای متجسد» معرفی می‌شود و این حاکی از تحوّل الاهیات کلیسای دو یا سه نسل است، ولیکن انجیل متقدم از نظر تاریخی موثق‌تر به شمار می‌روند.

همه اینها ثمره بررسی تاریخی جدید انجیل است. نزدیک‌ترین معادل این نوع بررسی در تحقیقات اسلامی، به تصوّر من، درباره احادیث بوده است، که در میان انبوهی از مطالب، بین موارد موثق‌تر و غیر موثق تفاوت می‌نهد. البته اخیراً، بحثی درباره خود قرآن وجود دارد که میان سوره‌های مکی ابتدایی، که مبین اصول اولیه دینی و اخلاقی‌اند، و سوره‌های مدنی، که قوانینی برای اولین حکومت اسلام ارائه می‌کنند، تمایز می‌نهد. امروزه، این تمایز برای برخی محققان اسلامی مهم است، چون اشاره دارد به اینکه چه‌بسا برخی از این بیانات جنبه کلی دارند و همیشگی‌اند، در حالی که بقیه ناظر به زمان و مکان تاریخی خاصی‌اند که در آن نازل شده‌اند.

در هر صورت، امید می‌رود این کتاب، که به قلم محققان برجسته مسیحی پلی میان مسیحیت و اسلام زده است، تا حد زیادی مورد توجه خوانندگان مسلمان نیز قرار گیرد. البته این مطلب مقصود اصلی کتاب نیست، بلکه شاید پیامد آن باشد.

آوریل ۲۰۰۷

جان هیک

سخنی از مترجمان

اسطوره‌انگاری در فضای نقد تاریخی

مسیح عنوان شخصیتی است که شاید در طول تاریخ بشر هیچ شخصیت دیگری به اندازه او بحث‌انگیز نبوده است. این عنوان و این شخصیت در سه دین بزرگ تاریخی، از میان ادیان زنده جهان، یعنی یهودیت و مسیحیت و اسلام، به صورتی بسیار برجسته مطرح بوده است. عنوان مسیح در عهد قدیم و تاریخ یهودیت نشان‌دهنده شخصیتی است که قرار است در آینده بیاید و وضعیت نابسامان قوم اسرائیل را اصلاح گرداند. ویژگی‌هایی که در عهد قدیم برای این شخصیت بیان شده، او را یک انسان معرفی می‌کند. انسانی که البته رابطه نزدیکی با خدا دارد و در واقع از بندگان خاص اوست.^۱

در عهد جدید و تاریخ مسیحیت وعده آمدن مسیح محقق شده است. مسیح همان عیسای ناصری است که آمد و در میان انسان‌ها زیست. اما مجموعه عهد جدید به لحاظ هویت و شخصیتی که از این عیسای ناصری ارائه می‌دهد هماهنگ و یکنواخت نیست.^۲ به طور کلی مجموعه عهد جدید را به لحاظ شأن و شخصیت مسیح، یا به اصطلاح «مسیح‌شناسی» به دو بخش می‌توان تقسیم کرد. نویسنده‌ای غربی در این باره می‌گوید:

عهد جدید دو تصویر متغایر از مسیح به نمایش می‌گذارد. در اناجیل

۱. برای نمونه رک: اشعیا، ۱۱: ۴-۵.

۲. فلفه در مسیحیت باستان، ص ۲۹۱.

همنوا [متی، مرقس و لوقا] بی تردید او یک انسان است. او به واسطه اقتداری که با آن سخن می‌گفت، قدرت معجزه‌آسایش، پیش‌گویی‌هایی که محقق می‌ساخت، اعطای روح القدس، اعلام دوستی‌اش با پدر، تولدش از باکره، و بالاتر از همه، برخاستنش از مردگان از دیگر انسان‌ها متمایز بود. اما او یک معلم یهودی است، یک نجار دوره‌گرد، پسر مریم، همراه با برادران و خواهرانش. در مقابل، انجیل چهارم [انجیل یوحنا] او را به صورت موجودی آسمانی که به زمین فرود آمده معرفی می‌کند، کسی که می‌تواند از «جلالی که نزد پدر قبل از خلقت جهان داشته است» (یوحنا، ۱۷: ۵) سخن بگوید. جلال او در زندگی زمینی‌اش پایان نیافت، هرچند بر غیر مؤمنان پوشیده است. تجسد او به ورود به جهان ما تفسیر می‌شود. نه به صورت تغییر شکل الوهی به بشری، یا یک آغاز دوباره؛ اما این روشن نشده است که این دیدگاه چگونه با واقعیات پذیرفته‌شده تولد و نسب انسانی او جور درمی‌آید. درست همین نقد را می‌توان درباره «مسیح ازلی»، چنان که در رساله‌های پولس قدیس و رساله به عبرانیان تصویر شده مطرح کرد.^۱

۳۶

پس مادر مجموعه عهد جدید با دو «مسیح» روبه‌رو هستیم: یکی مسیحی که انسان صرف و مخلوقی از مخلوقات خدا و بنده‌ای از بندگان اوست و اگر پسر خدا خوانده شده به معنای تشریفی صرف است. البته او کارهای خارق‌العاده و معجزه‌آسایی را انجام می‌دهد یا خدا درباره او انجام می‌دهد. این مسیح مسیح اناجیل همنوا و بخش‌هایی دیگر از عهد جدید است. اما «مسیح» دیگر که در رساله‌های پولس و انجیل یوحنا و رساله‌های او به تصویر کشیده شده، «خدا» است که جسم گرفته و انسان شده است. او نه به

معنای تشریفی، بلکه به معنای واقعی، پسر خداست به این معنا که او همذات با خداست. او نه تنها مخلوق خدا نیست بلکه موجودی ازلی است که در خلقت نقش دارد.

روشن است که مسیح اول، یعنی مسیح اناجیل همونوا، با مسیح منتظر عهد قدیم تفاوت ریشه‌ای و اساسی ندارد چرا که هر دو انسان صرف‌اند و هیچ بهره‌ای از الوهیت ندارند. اما در متون مقدس ادیان ابراهیمی غیر از سه مسیح‌شناسی فوق مسیح‌شناسی چهارمی هم وجود دارد و آن مسیح‌شناسی قرآن است.

مسیح‌شناسی قرآن دو جنبه دارد: یکی سلبی و دیگری ایجابی. از جنبه سلبی در واقع ویژگی‌های خاص مسیح پولسی - یوحنایی نفی ورد می‌شود. مسیح هیچ‌گونه الوهیت ندارد و الوهیت دادن به او کفر محض است.^۱ کسی که در الوهیت سه شخص قائل باشد (که در نتیجه «پسر» شخص دوم آن است) کافر است.^۲ او موجودی ازلی نیست، بلکه یکی از مخلوقات خداست. هرچند معجزه آسا و بدون پدر متولد شده اما خلقت او مانند خلقت آدم است که بدون پدر و مادر خلق گردیده است.^۳

عنوان دیگری که قرآن کاربرد آن را برای مسیح رد می‌کند، عنوان «پسر خدا» است.^۴ اما آیا قرآن پسر بودن واقعی را که در نوشته‌های پولس و یوحنا آمده و اعتقاد رایج مسیحیان است، رد می‌کند یا اینکه پسر بودن تشریفی را نیز که در عهد قدیم و اناجیل همونوا به کار رفته، رد می‌کند؟ قرآن مجید کاربرد عنوان «پسر خدا» یا «فرزند خدا» را برای هیچ انسانی، چه واقعی و چه تشریفی، اجازه نمی‌دهد. در آیه‌ای از قرآن آمده است که یهودیان و مسیحیان گفتند ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم. از کلمه دوستان معلوم است که کلمه فرزند به معنای تشریفی آن است. اما قرآن این کاربرد را رد می‌کند و

۲. مائده (۵) ۷۲ و نساء (۴) ۱۷۱.

۴. توبه (۹) ۳۰.

۱. مائده (۵) ۱۷ و ۷۲.

۳. آل عمران (۳) ۵۹.

چنین استدلال می‌کند که شما بشر مخلوقی بیش نیستید.^۱ پس مخلوق نباید حتی به صورت تشریفی خود را فرزند خدا بخواند. و همان طور که گذشت عیسی نیز مخلوق خداست.

اما از جنبه ایجابی، مسیح بنده خداست. او پیامبری از پیامبران خداست که با دیگر انبیای الهی هم‌شأن و قابل قیاس است. البته او عناوین دیگری هم دارد، برای مثال او «کلمه الله» است. اما همان طور که مفسران گفته‌اند،^۲ آیه‌ای دیگر از قرآن مجید این کلمه الله بودن را تفسیر می‌کند. عیسی مسیح مستقیماً با کلمه «کُن» (= باش) خداوند خلق شده است.^۳ بنابراین واضح و آشکار است که مسیح قرآن هیچ‌گونه الوهیت ندارد و انسان صرف است و از این جهت با مسیح پولس و یوحنا تفاوت اساسی و ریشه‌ای دارد.

تا اینجا چهار «مسیح‌شناسی» مطرح شد که سه‌نای آنها به یکدیگر نزدیک‌اند و تفاوت ریشه‌ای ندارند و هر سه مسیح را صرفاً یک انسان می‌دانند، اما یکی از آنها، یعنی مسیح پولس و یوحنا، که از سده‌های نخست مسیحی مورد قبول عموم مسیحیان قرار گرفته، به صورت ریشه‌ای با آن سه تفاوت دارد، چرا که مسیح را موجودی الوهی که با خدا برابر و همذات با اوست می‌داند. اما از یک جهت مهم دیگر این چهار مسیح‌شناسی با هم اتفاق نظر دارند و آن رخ دادن معجزات بسیار شگفت در زندگی اوست. در عهد قدیم هرچند به این امور تنها اشاره شده، اما زندگی شخصیت‌های دیگری که نقل شده، پر از معجزات شگفت‌انگیز است. در عهد جدید نیز معجزات شگفتی از عیسی یا درباره او نقل شده است. تولد او معجزه‌آسا است و او بدون پدر متولد شده است. کارهای شگفت زیادی از قبیل زنده کردن مردگان، شفابخشی بیماران لاعلاج، غذا دادن به افراد پر شمار، غیب‌گویی و پیشگویی و... و سرانجام برخاستن او از قبر بعد از سه روز نقل شده است، هرچند

۱. مانند (۵) ۱۸.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۴۹، الکشاف عن حقائق التنزیل و...، ج ۱، ص ۵۸۴.

۳. آل عمران (۳) ۵۹.

برخی از این کارهای خارق العاده در برخی از بخش ها نیامده اما در هر بخش معجزات زیادی نقل شده است. در قرآن نیز معجزات فراوانی از عیسی آمده است. هرچند برخی از معجزات عهد جدید مانند برخاستن از قبر در قرآن نیامده، اما تولد از باکره، زنده کردن مردگان، شفا دادن و اطعام و... در این کتاب نیز نقل شده است. بنابراین هرچند این چهار منبع که درباره مسیح سخن گفته اند درباره انسان یا خدا بودن مسیح اختلاف عمیقی دارند، اما علی الاصول درباره زندگی معجزه آسای او اختلاف اساسی ندارند و اصولاً امکان وقوع امور خارق العاده اصل مسلم و پذیرفته شده همه این متون است.

در سراسر تاریخ مسیحیت تفکر غالب همان مسیح شناسی پولسی - یوحنایی بوده است. این تفکر در سده های نخست میلادی، و شاید حتی در زمان خود پولس یعنی اواسط قرن اول میلادی، به تدریج غلبه یافت تا اینکه در پایان این دوره، یعنی قرن پنجم میلادی، به تنها قرائت مسیحیت تبدیل شد و از قرائت رقیب اثری باقی نماند. در طول قرون وسطا این تفکر دست نخورده باقی ماند و هرچند در این دوره جدایی بزرگ کاتولیک رومی و ارتدکس یونانی در مسیحیت رخ داد، اما این دو فرقه مسیحی در مسیح شناسی اختلاف نداشتند و همان مسیح شناسی مبتنی بر الوهیت عیسی را پذیرفتند. اندیشمندان بزرگ مسیحی در این دوره با پذیرش این مسیح شناسی به تبیین نقلی یا عقلی مؤلفه های آن همت گماشتند و سخنی در نقد آن به زبان و قلم نیاوردند.

با پایان یافتن قرون وسطا و شکل گیری نهضت اصلاح دینی با اینکه برخی از اصول و اندیشه های قبل مورد نقد قرار گرفت و احیاناً رد شد، اما مسیح شناسی قبلی به صورت کامل پذیرفته شد. در این زمان شخصی به نام سوسینوس^۱ گرایشی را در پروتستان به وجود آورد که همه مبادی مسیح الوهی را رد می کرد. او با اینکه کتاب مقدس را قبول داشت اما آن را بی نقص

نمی دانست و معتقد بود در آن مطالبی خلاف عقل وجود دارد. این شخص زنده در آتش سوزانیده شد و پیروان او جنبش یونیتاریانیزم^۱ را به وجود آوردند که هنوز به صورت فرقه‌ای بسیار کوچک به حیات خود ادامه می‌دهد. بنابراین در بدنه مسیحیت نگرش به عهد جدید و مسیح‌شناسی سنتی تغییر نکرد و همان دیدگاه سنتی ادامه یافت.

اما از قرن هفدهم جریان‌های فکری جدیدی به ظهور رسید که با نگرش‌های سنتی درباره مسیح و نیز سرگذشت عیسی که در اناجیل نقل شده سازگاری نداشت. جریان عقل‌گرایی که در این قرن پدیدار شد، دین در چارچوبه عقل را قبول داشت. این‌گرایش اصولاً عقل انسان را کامل می‌دانست و بنابراین اصل زیربنایی الاهیات پولسی، یعنی گناه اولیه و سقوط انسان، را قبول نداشت و در نتیجه این را که پسر خدا جسم بگیرد تا گناه آدم را فدیة دهد بی‌معنا می‌دانست. این‌گرایش معجزات را قبول نداشت و یا اینکه تلاش می‌کرد تبیین علمی برای آن ارائه دهد.^۲ هر چند این جریان قبول عام نیافت اما به هر حال دیدگاه سنتی مسیحیت را درباره مسیح زیر سؤال برد.

با فرارسیدن عصر روشنگری، روش نقد علمی حاکم گشت. همه چیز باید با روش علمی بررسی شود و دین نیز از این امر مستثنا نیست. نویسنده‌ای غربی می‌گوید:

طرز فکر علمی و انتقادی در نیمه دوم قرن هفدهم پا گرفت. این شیوه تازه اندیشیدن را مردم طبعاً در مورد منشأ و محتوای شناخت دینی نیز به کار بستند. این امر تعارض میان طرز تفکر دینی - سنتی و طرز تفکر علمی - انتقادی را به تعارض در درون خود دین مبدل کرد، تعارضی که پس از گذشت سه قرن هنوز به راه حلی نرسیده است. در یک سو کسانی هستند که مفهوم سنتی شناخت دینی برای آنها حقیقتی سراسر است و بی‌زمان است، حقیقتی چنان قرص و استوار که از دست

۱. Unitarianism؛ راهنمای الاهیات پروتستان، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۲۹-۳۰.

دادن آن به تصور نمی‌گنجد. در سوی دیگر افرادی ایستاده‌اند که مفهوم دیرین دین را آشکارا پذیرفتنی نمی‌دانند، و به نظرشان ایمان را امروزه باید بیشتر جست‌وجویی مداوم انگاشت تا ودیعه‌ای تضمین شده و هم‌اینک در تملک ما.^۱

از جمله همه چیزهایی که باید با روش علمی بررسی می‌شد، کتاب مقدس بود. طرفداران روش علمی می‌گفتند برای ما کتاب مقدس با دیگر کتاب‌های تاریخی تفاوتی ندارد. کتاب مقدس نیز باید به آزمایشگاه برده شود و با روش نقادی تاریخی بررسی شود. بدین ترتیب جبرانی شکل گرفت که به «نقد تاریخی کتاب مقدس» معروف است. نتیجه این مطالعات برای راست‌دینی مسیحی بسیار زیانبار بود و به همین جهت نزاع سختی را در پی داشت.^۲ به هر حال ایمان مسیحی در غرب متزلزل شد. برخی از این دستاوردها با وضعیت خاص متون مقدس مسیحی و چگونگی پیدایش آنها ارتباط داشت:

انجیل مسیحیان به وضوح سندی بشری و تاریخی، وابسته به زمان‌ها و مکان‌های مشخصی در گذشته است. اگر آن را منبع اطلاعات خود سازیم، باید همان پرسش‌هایی را از آن بکنیم که از دیگر مدارک تاریخی می‌کنیم. انجیل، برخلاف برخی کتب مقدس دیگر، سرشت ادبی بسیار آمیخته‌ای دارد. نوشته‌های انجیل از آغاز جنبه مقدس نداشت، اینها در ابتدا تحریراتی گهگاهی بود، که مصون ماند، احترام گسترده یافت، و سرانجام کلیسا آنها را مقدس ساخت. پس انجیل در اصل مقدس نبود، تحولات تاریخی بعدی بدان تقدس داد. نامه به رومیان به ظاهر به قلم پولس و خطاب به جمعی از مردم روم است، و همان‌گونه که از مفادش برمی‌آید به هیچ وجه خطاب سرمدی پروردگار به ابناء بشر نیست. بدین قرار، منتقد انجیل می‌گوید، روش

۱. دریای ایمان، ص ۱۰۹.

۲. راهنمای الاهیات پروتستان، ص ۳۶-۳۷.

قرائت من طبیعی است نه روش قرائت شما!^۱

نویسنده‌ای مسیحی پس از اینکه برخی از نتایج نقد تاریخی را برمی‌شمارد، می‌گوید:

نظر کلی این بود که انجیل یوحنا، که مدت‌ها محبوب‌ترین انجیل راست دینان بود، توسط یوحنا ی رسول نوشته نشده و جنبه تاریخی آن خیلی قوی نیست. سه انجیل اول، که اناجیل همدید [همنوا] خوانده می‌شوند، مدت‌ها قبل از انجیل یوحنا نوشته شده‌اند و بسیار معتبرتر از آن هستند.^۲

هرچند سخن فوق درباره یک کتاب از مجموعه عهد جدید است، اما همان‌طور که گذشت، مسیح‌شناسی اناجیل همنوا با مسیح‌شناسی انجیل یوحنا متفاوت است؛ بنابراین وقتی سخن از بی‌اعتباری تاریخی انجیل یوحنا می‌رود در واقع اعتبار تاریخی یک مسیح‌شناسی زیر سؤال رفته است.

یکی از مباحث مهمی که در نقد تاریخی کتاب مقدس مطرح شد این بود که عیسی واقعاً که بود. پس جست‌وجو برای یافتن «عیسای تاریخی» آغاز گشت. نقادان مجموعاً معتقد بودند که عیسای واقعی غیر از عیسایی بوده است که عهد جدید به تصویر می‌کشد. کلیسای اولیه و نویسندگان عهد جدید مطالب زیادی به شرح حال اصلی عیسی مسیح اضافه نموده‌اند. نقادان بر آن بودند که عیسای تاریخی و واقعی را از منابع موجود کشف کنند. بدین‌سان در قرن نوزدهم کتاب‌های زیادی درباره عیسای واقعی و تاریخی نوشته شد.^۳

اما ویژگی این عیسای تاریخی چه بود؟ قبلاً ویژگی‌های چهار مسیح‌شناسی مطرح شد. ربط و نسبت عیسای تاریخی نقادان جدید با آن چهار مسیح‌شناسی که در متون سنتی مطرح شده، چه بود؟ در پاسخ به این سؤال

۱. دریای ایمان، ص ۱۱۰.

۲. راهنمای الاهیات پروتستان، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۳۸-۳۹.

باید گفت که اصولاً عیسای تاریخی نقادان با هیچ یک از مسیح‌شناسی‌های سابق سازگاری ندارد. دلیل این امر این است که جهان‌بینی نقادان متفاوت بود و تنها اموری برای آنان قابل قبول بود که با علوم تجربی قابل تبیین باشد. آنان اصل دخالت ماوراء الطبیعه را در امور طبیعت و تاریخ انسانی قبول نداشتند. عیسای تاریخی آنان حداکثر یک معلم و یک مصلح اجتماعی بود نه شخصیتی که با ماوراء ارتباط داشته و پیامی آورده است. به همین جهت است که نویسنده‌ای مسیحی می‌گوید شرح حال‌هایی که در قرن نوزدهم برای عیسای تاریخی نوشته شد در بسیاری از نکات با هم سازگاری نداشتند اما همه در یک امر اتفاق نظر داشتند و آن اینکه معجزات را باید حذف کرد چون علم عدم امکان معجزه را ثابت نموده است.^۱ در واقع معجزات مسیح از همان آغاز جریان نقادی و حتی در میان طرفداران دین طبیعی و عقلی به شدت رد شده و این موضع در میان نقادان جدید ادامه یافت.^۲

اما در اینجا یک بحث دیگر مطرح می‌شود. اگر نقادان جدید در پی عیسای تاریخی بودند و عیسای تاریخی آنان انسانی صرف بود که نه تنها مانند مسیح پولس و یوحنا الوهیت نداشت، بلکه با ماوراء الطبیعه مرتبط نبود و هیچ امر خارج از محدوده علم تجربی در زندگی و شخصیت او وجود نداشت، آنان چه نگاهی به مسیح متون مقدس داشتند؟ اینجاست که سخن از مسیح اسطوره‌ای به میان می‌آید. مسیحی که در متون آمده یک شخصیت اساطیری است. اینکه آیا اصولاً شخصی تاریخی به این نام وجود داشته یا نه بحث دیگری است.

یکی از پیشگامان نقادی کتاب مقدس و جست‌وجوی عیسای تاریخی دیوید فریدریش اشتراوس است. او در سال ۱۸۲۵ کتاب خود بررسی انتقادی زندگانی مسیح را منتشر کرد. این کتاب از یک سو نویسنده را مشهور کرد و از سوی دیگر مشکلاتی برای زندگی او به وجود آورد. نویسنده‌ای غربی درباره

۲. عیسی اسطوره یا تاریخ، ص ۶۱-۶۳.

۱. همان.

محتوای این کتاب چنین می‌گوید:

اندیشه اصلی کتاب ساده است. تعالیم مسیحیت آثار عادی نیست. محتوای آن‌ها تفسیر لازم دارد. دو مکتب فکری در زمان اشتراوس متداول بود. ماوراءالطبیعی‌گرایان اندیشه معجزه را قبول داشتند و می‌پنداشتند وقایع مندرج در کتاب مقدس به شرحی که آمده عیناً روی داده است، و نیروهای فراطبیعی - چه نیروی اهریمنان، چه نیروی خدا از طریق مسیح - اینها را موجب شده است. این نظریه سنتی و جزئی مذهب عامه بود. دسته دیگر، عقل‌گرایان، در امور دینی آزاداندیش بودند. اینها پندار مداخله ماوراءطبیعی را نمی‌پذیرفتند و ترجیح می‌دادند که برای حوادثی که به نظر آنان به خطا معجزه‌آمیز تفسیر شده بود توضیح‌های طبیعی ارائه کنند. اشتراوس در کتاب خود هر دو نظریه را به تفصیل رد می‌کند و یکی را بر ضد دیگری به کار می‌گیرد. وی به جای آنها تفسیر اساطیری تازه و جامعی از انجیل‌ها عرضه می‌دارد. ماوراءالطبیعی‌گرایان بیش از حد ساده لوح‌اند و عقل‌گرایان بیش از حد کج‌منظر و هیچ یک با دید انتقادی به تاریخیت انجیل‌ها ننگریسته‌اند. اشتراوس نشان می‌دهد که عیسی آموزگار و شهیدی یهودی بود، سرشار از اندیشه‌های قیامت‌بین، که پیروانش دعوی مهدویت [مسیح موعود بودن] او را پذیرفتند. آن‌گاه به مقتضای بینش کلی خودشان، و با پس‌نگری به عهد عتیق، چهره او را به صفاتی فراطبیعی آراستند. با توجه به دنیای فکری آن زمان، فریب و تقلبی در کار نبود؛ این را می‌شد درک کرد که تخیل دینی مسیحیان اولیه برای بیان اعتقادات خود راجع به عیسی سیمای او را به اسطوره درآمیخت. پس ماوراءالطبیعه انجیل‌ها سراپا نمادپردازی مذهبی است نه تاریخ.^۱

بدین‌سان اسطوره‌نگاری مسیح اناجیل به موازات نقد تاریخی و نیز جست‌وجو برای یافتن عیسای تاریخی آغاز گشت. در واقع این

۱. دریای ایمان، ص ۱۱۸-۱۱۹.

اسطوره‌انگاری یک دید یکسره منفی نبود. همان طور که از فقره فوق پدیداست، اشتراوس می‌گوید مسیحیان اولیه با اسطوره‌پردازی خود حول شخصیت عیسی دروغ و فریب در کارشان نبود، بلکه در آن زمان اسطوره‌پردازی برای بیان اعتقادات یک راه طبیعی بود.

در این دوره نظریه اسطوره‌انگاری مسیح اوج گرفت و کتاب‌های متعددی در این باره نگاشته شد. آنچه در این جریان به چشم می‌خورد این است که بسیاری از اسطوره‌انگاران هیچ وجود تاریخی برای عیسی قائل نیستند و در واقع مسیحیت را بدون مؤسس می‌دانند. در کتاب‌های این دوره برای اثبات نظریه اسطوره‌انگاری مسیح کارهای زیادی روی واژه‌ها و اعتقادات عهد جدید صورت گرفته و حتی لفظ عیسی یا یسوع را اسطوره دانسته‌اند.^۱ اما یک سؤال اساسی این است که مشکل اسطوره‌انگاران چه بود؟ آنان چرا نمی‌توانستند وجود عیسی تاریخی را قبول کنند؟ شاید گفته شود که تنها منبع تاریخی زندگی عیسی عهد جدید بود و این منبع برای نقادان معتبر نبود. این درست است و آنان بحث‌های زیادی در این باره کرده‌اند.^۲ اما این تمام مسئله نیست. و باز شاید گفته شود زندگی عیسی پر از معجزات است و پذیرش معجزه، همان طور که گذشت، با جهان‌بینی نقادان سازگاری نداشت. اما باید بگوییم که این هم با اینکه تا حدی بهره‌ای از حقیقت دارد، اما تمام حقیقت نیست. چرا که زندگی بسیاری از شخصیت‌های مطرح در متون مقدس مانند ابراهیم، موسی و... آمیخته با معجزه است. اما تأکید بر اسطوره بودن آنان و یا انکار شخصیت تاریخی آنان به اندازه تأکید بر اسطوره بودن عیسی نبوده است. به نظر می‌رسد که مشکل اساسی را یکی از اسطوره‌انگاران به نام پل لویی کوشو در دهه‌های اول قرن بیستم بیان کرده است:

معجزه‌ای که سد راه من می‌شود همین است. معجزات انجیل هیچ مشکلی پیش نمی‌آورد. اگر تعداد آنها صد برابر می‌بود، من کمترین

۱. عیسی اسطوره یا تاریخ، ص ۷۵-۹۸.

۲. همان، فصل‌های اول تا سوم.

شکی پیرامون وجود تاریخی عیسی به خود راه نمی‌دادم. مانع شکست‌ناپذیر من پرستش عیسی - دین مسیحی - است. حقیقت این است که وجود مسیحیت، به جای آنکه وجود عیسی را اثبات کند، آن را غیر ممکن می‌سازد.^۱

پس مشکل اصلی این بود که یک انسان هم مؤسس یک دین است و هم محور پرستش و سرپرستی دین و این انسان موجودی آسمانی است که فرود آمده است تا خدایی فدای انسان شود. این نمی‌تواند تاریخ باشد. شاید حق باکوش باشد که می‌گوید وجود مسیحیت اثبات وجود تاریخی عیسی را غیر ممکن می‌سازد.

یکی از شخصیت‌های دیگری که مسیح اسطوره را مطرح کرده رودلف بولتمان (۱۸۸۴-۱۹۷۶) است. او با تلاش برای بازسازی عیسای تاریخی به شدت مخالف است. او این تلاش را بی‌نتیجه، غیر لازم و بلکه ناروا می‌داند. او می‌گوید اولاً منابع و شواهد کافی در دست نیست. و ثانیاً تنها همین قدر لازم است که ثابت شود که عیسی زندگی کرد و جان سپرد و بیش از این لازم نیست. و ثالثاً پولس گفته ما دیگر عیسی مسیح را بر حسب جسم نمی‌شناسیم. پس دنبال کردن عیسای تاریخی بیهوده است.^۲

بولتمان می‌گوید آنچه درباره عیسی در عهد جدید آمده با جهان‌بینی اسطوره‌ای شکل گرفته است. ما اکنون در عصری زندگی می‌کنیم که جهان‌بینی علمی حاکم است. در این زمان وظیفه الهیات آن است که اسطوره شکنی کند و از دل این اساطیر مطالبی را که برای مردمی که در عصر علمی زندگی می‌کنند مفید است بیرون آورد. پس جهان‌بینی بولتمان یک جهان‌بینی علمی است. بنابراین او هرگز نمی‌تواند معجزات و اموری مانند آن را بپذیرد. اساساً او اسطوره را یک جهان‌بینی می‌داند که دوره آن گذشته است و جهان‌بینی علمی را جهان‌بینی انسان مرفقی این عصر می‌داند. او اوج شیفتگی

۲. تاریخ تفکر مسیحی، ص ۴۴۶-۴۴۷.

۱. همان، ص ۱۰۰.

خود را نسبت به جهان بینی علمی در این عبارت، که در مقاله معروف خود به نام «عهد جدید و اسطوره شناسی» آورده، بیان می کند:

غیر ممکن است که از لامپ الکتریکی و بی سیم استفاده کنیم و از کشفیات و دستاوردهای پزشکی و جراحی معاصر بهره مند باشیم و همزمان به جهان ارواح و معجزات که عهد جدید آن را تصویر می کند باور داشته باشیم.^۱

بنابراین باید توجه داشت کسانی که در غرب جدید واژه «اسطوره» را برای مسیح به کار می برند یک معنا را از آن قصد نمی کنند:

گاهی می گویند مسیح اسطوره است و مقصود این است که چنین شخصیتی وجود تاریخی نداشته است. اگر نظریه اسطوره گری مسیح به این معنا باشد، نه تنها مسیحیان نمی توانند آن را بپذیرند، بلکه مسلمانان هم باید با آن مبارزه کنند، چرا که متون مقدس آنان نیز وجود تاریخی عیسی مسیح را تأیید کرده است.

اما برخی دیگر مسیح را اسطوره می دانند و مقصودشان انکار وجود یک شخصیت تاریخی نیست بلکه زندگی معجزه آسای او را و نیز دخالت ماوراء الطبیعه در طبیعت و تاریخ انسان را رد می کنند. جهان بینی آنان امکان وقوع معجزه را اجازه نمی دهد. اگر اسطوره بودن مسیح به این معنا باشد، نه تنها مسیحیان و مسلمانان بلکه یهودیان و نیز پیروان سایر ادیان باید با آن مخالفت کنند.

اما همان طور که بیان شد، کاربرد سومی هم برای اسطوره انگاری مسیح وجود دارد. در این کاربرد سوم معجزات و دخالت ماوراء الطبیعه انکار نشده است؛ بلکه آن چیزی که اسطوره انگاشته شده الوهیت مسیح و پرستش او به عنوان خدای مجسم است. اگر اسطوره انگاری مسیح به این معنا باشد در واقع

با مسیح‌شناسی عهد قدیم و اناجیل هم‌نوا از عهد جدید هم‌سو است. مسلمانان نیز با این اسطوره‌انگاری موافق‌اند، چرا که قرآن مجید، همان‌طور که گذشت، نه تنها مسیح‌شناسی پولسی – یوحنایی را کفر می‌داند بلکه این اعتقاد را که مسیح پسر خداست کفر دانسته و شبیه اقوال کافران قبل از مسیحیت می‌شمارد.^۱

کتاب اسطوره تجسد خدا، همان‌طور که از نامش پیداست، به گونه‌ای نظریه اسطورگی را مطرح می‌کند. اما نام این کتاب یادآور کاربرد سوم از اسطوره‌انگاری است که به آن اشاره شد. فضای غالب این کتاب که، مشتمل بر ده مقاله است که چندین نویسنده در نگارش آنها شرکت داشته و دانشمند مشهور معاصر، جان هیک، آن را ویراستاری کرده، اسطوره‌انگاری مسیح به عنوان خدای مجسد است. جان هیک در مقاله خود در این مجموعه تأکید می‌کند که با اینکه رستاخیز مسیح و زنده شدن او امری است که پذیرش آن برای انسان این عصر مشکل است اما مشکل اصلی ما این نیست؛ بلکه مشکل اصلی این است که این رویداد دلیل بر الوهیت مسیح انگاشته شود. اگر کسی را که با علم قطعی می‌دانستیم مرده است و اکنون ببینیم که زنده شده است، آیا این امر دلالت بر الوهیت او می‌کند؟ به هر حال مشکل جان هیک الوهیت مسیح است، و نه معجزات منسوب به او.

ولفهارت پاننبرگ، دانشمند معاصری که به شدت با اسطوره‌انگاری مخالف است، همین را به جان هیک نسبت می‌دهد. او می‌گوید متأسفانه جان هیک این را که مسیح پسر مجسد خداست، اسطوره می‌داند.^۲

موریس وایلز در نخستین مقاله این مجموعه تحت عنوان «مسیحیت بدون تجسد» به این موضوع می‌پردازد که آیا اگر تجسد خدا را از مسیحیت حذف کنیم چیزی از مسیحیت باقی می‌ماند. او تلاش می‌کند که به این سؤال

جواب مثبت بدهد. نکته‌ای که به ذهن ما می‌رسد این است که اتفاقاً اگر تجسد خدا و لوازم آن از مسیحیت حذف شود آنچه باقی می‌ماند مشابهت بسیار زیادی با مسیح‌شناسی قرآن دارد. در واقع آنچه باقی می‌ماند همان مسیح‌شناسی اناجیل همانواست و قبلاً گذشت که این مسیح‌شناسی اختلاف اساسی با مسیح‌شناسی قرآن ندارد.

به هر حال تا جایی که این مجموعه تجسد خدا و الوهیت مسیح و لوازم آن را اسطوره به حساب می‌آورد، که البته اندیشه اصلی این کتاب همین است، برای ما قابل قبول است. اما از آنجا که این نوشته در فضای غرب پس از نقد تاریخی و در آن حال و هوا نوشته شده، ممکن است گاهی ردپایی از جهان‌بینی نقد تاریخی در آن دیده شود و برای مثال این اسطوره‌انگاری به معجزات و دخالت ماوراءالطبیعه هم کشیده شود. در این صورت برای ما که جهان‌بینی علمی را قبول نداریم، قابل پذیرش نیست. ما با اسطوره‌انگاری امور خردستیز، مانند تجسد خدا، موافقیم، اما اسطوره‌انگاری امور خردگزیز و حوادثی که علم از تبیین آنها ناتوان است، را ناصواب و نابجا می‌دانیم.

پیش‌گفتار

برای نویسندگان این کتاب — و برای بسیاری از دیگر مسیحیان امروزی — روشن است که مسیحیت در سرتاسر تاریخش جنبشی پیوسته در حال رشد و تحول بوده است. در نتیجه، هم‌چنان‌که کلیسا از مراحل تاریخی پی‌درپی گذر کرده و به اوضاع فرهنگی بسیار متفاوتی واکنش نشان داده، الاهیات مسیحی نیز طیف وسیعی از دگرگونی‌ها را به وجود آورده است. در واقع، چنان‌که تی. اس. الیوت^۱ می‌گوید: «مسیحیت همواره خود را با چیزی که می‌توانسته مورد اعتقاد باشد، سازگار کرده است».

در قرن نوزدهم، مسیحیت غربی در واکنش به توسعه مهمل دانش بشر انطباق‌های جدید عمده‌ای را صورت داد: مسیحیت پذیرفت که انسان بخشی از طبیعت است و در چارچوب تکامل اشکال حیات بر روی زمین پدید آمده است؛ و پذیرفت که کتاب‌های کتاب مقدس توسط افراد گوناگونی در شرایط گوناگونی نوشته شدند، و نمی‌توانند با مرجع شفاهی الاهی‌ای سازگار شده باشند. این دو انطباق همراه «لگدیرانی‌های» بسیار صورت گرفت که موجب زخم‌هایی شد که حتی اکنون هم کاملاً نیافته‌اند. با وجود این، دانش بشر به رشد فزاینده‌اش ادامه داده، و فشار بر مسیحیت آن‌چنان زیاد بوده است که ضرورت دارد مسیحیت خود را در ادامه با چیزی انطباق دهد که می‌تواند

مورد اعتقاد مردمان شریف و متفکری باشد که عمیقاً مجذوب چهره عیسی و نوری اند که تعالیم او بر معنای زندگی انسان می افشاند.

نویسندگان این کتاب متقاعد شده اند که در این سال های آخر قرن بیستم تحول الهیاتی مهم دیگری ضرورت دارد. این نیاز از شناخت روزافزون ریشه های مسیحیت ناشی می شود، و مستلزم تصدیق آن است که عیسی (چنان که در اعمال رسولان ۲: ۲۱ معرفی شده است) «انسانی مورد تأیید خدا» برای ایفای نقشی خاص در هدف الهی بود، و تصور بعدی از او به مثابه خدای متجسد و دومین شخص تثلیث مقدس که زندگی انسانی دارد، شیوه اسطوره ای یا شاعرانه بیان اهمیت او برای ماست. این تصدیق به خاطر حقیقت ضروری است؛ ولی برای ارتباط ما با پیروان دیگر ادیان بزرگ جهان نیز پیامدهای عملی مهم و روزافزونی دارد.

افراد زیادی، از جمله هم مؤمنان محافظه کار و هم احتمالاً گروه بزرگ تری از غیر مؤمنان محافظه کار، به اندیشه ای که در این کتاب بیان می شود، اعتراض خواهند کرد. آنان عقیده دارند که مسیحیت بر مجموعه معینی از اعتقادات مبتنی است و همیشه چنین بوده است و الهیدانانی که در صدد اصلاح یا «تفسیر مجدد» آن عقایدند، فریب کارند؛ برای آنان شرافتمندانه تر آن است که صادقانه ایمان را از آن رو که دیگر قابل دفاع نیست، کنار بگذارند. باید به این اعتراض پاسخ داد که تحقیقات جدید نشان داده اند که آن مجموعه عقاید نامتغیر کذایی یک سراب است. مسیحیت از همان ابتدا بسیار متنوع بود و هرگز رشد تنوعش متوقف نشده است. به عنوان نمونه، محافظه کاران امروزی خودشان متنوع اند، و دیدگاه هایشان در بیشتر موارد خاستگاهی کاملاً تازه دارد. «راست کیشی» سرابی است که می تواند از اندیشیدن خلاق که امروزه جداً مورد نیاز مسیحیت است، جلوگیری کند و غالباً جلوگیری می کند. بنابراین ما تقاضا داریم که آراء و دلایل عرضه شده در این کتاب بر اساس مزایایشان مورد داوری قرار گیرند، نه بر اساس سازگاری شان با مرحله ای پیش تر در تحولات مسیحیت.

بیان مطالبی از آن نوع که در این کتاب عرضه شده است می‌تواند برای بسیاری به شدت منفی و مخرب به نظر آید. حتی کسانی که با پرسش‌های پاسخ داده شده در این کتاب همدلی دارند، گاهی احساس می‌کنند که مسیحیت در جریان نقادی و بازگویی‌اش ضربه می‌خورد. این تا حدی به خاطر آن است که پاک کردن زمینه برای ساخت و ساز مجدد و وظیفه‌ای دشوار است، و تا حدی به خاطر آن است که طبع نقاد همیشه برای بازسازی کردن به یک اندازه آمادگی ندارد. تا آن مرحله آسان است که پاک‌کنندگان زمینه غافل از مسائل و نیازهای دینی به نظر آیند. بنابراین، اجازه دهید بگوییم که آرزوی ما آن است که گفت‌وگو درباره خدا و عیسی را از آشفتگی‌ها برهانیم، تا در نتیجه مردم آزاد باشند که در طریقت مسیحی خدا را با صداقت بیشتری خدمت کنند.

انتطابق‌هایی که بر اثر آنها مسیحیت در گذشته تغییر یافته است تا باورکردنی شود، در آن زمان تلخ و تکان‌دهنده بودند، اما مسیحی بودن را برای بسیاری از فرهیختگان علم‌مدار جدید ما در این زمان ممکن ساخته‌اند. انتطابق‌هایی که اکنون ضرورت دارند — و در واقع به مدت چندین دهه در جریان بوده‌اند — احتمالاً بدون ضربه بیشتر به کلیسا عموماً پذیرفته نمی‌شوند. اما به اعتقاد ما آنها به فرزندان فرزندانمان کمک خواهند کرد تا شاگرد مسیحی شوند؛ زیرا مسیحیت تنها از طریق پذیرش مداوم حقیقت است که می‌تواند به راستی باورکردنی بماند.

در موضوع اصلی این کتاب چیز جدیدی وجود ندارد و ما مدعی نوآوری نیستیم. شمار روزافزونی از مسیحیان، چه الهیدانان حرفه‌ای و چه مردمان عادی، در جهت این خطوط می‌اندیشیده‌اند. اما ما این کتاب را نوشته‌ایم تا موضوع آن را به طور جدی در زمره مباحث مطرح قرار دهیم — به‌ویژه در انگلستان که آموزه سنتی تجسد در آنجا از دیرزمان شعاری کهنه بوده است و از مذاقه منطقی به دور بوده، دارای اصالتی بی‌چون و چرا تلقی شده است.

ممکن است گفته شود که تقسیم فصل‌ها به دو بخش، که به ترتیب به منابع مسیحی و تحولات عقیدتی می‌پردازند، تقسیم تمام‌عیاری نیست؛ زیرا بحث از منابع گاهی مستقیماً با مسائل این زمان مرتبط است، و بحث از مسائل جدید و کنونی گاهی مستلزم ارجاعاتی به آن منابع است. در واقع این کتاب راهی را تصویر می‌کند که در آن مطالعه تاریخی، پیوسته بر کار بازسازی معاصر اثر می‌گذارد.

در جریان نگارش این کتاب، ما در طی سه سال اخیر پنج مرتبه برای بحث و تبادل نظر گرد هم آمده‌ایم، و اکنون نتایج آن بحث‌ها را عرضه می‌کنیم، بدان امید که آنها بحثی گسترده‌تر را، هم در داخل و هم در خارج کلیساها، برانگیزانند.

مایلیم که سپاسمان را نسبت به دکتر ای. اس. وارل^۱ به خاطر فراهم آوردن فهرست راهنما ابراز کنیم.